



درس فراج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۰ / آذر / ۱۳۹۸

مصادف با: ۲ ربیع الثانی ۱۴۴۱

جلسه: ۳۴

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - مقدمه ششم: بررسی اخذ قید مندوحه در محل نزاع

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مقدمه ششم: بررسی اخذ قید مندوحه در محل نزاع

در این مقدمه این مسئله مورد رسیدگی قرار می‌گیرد که آیا قید مندوحه در محل نزاع باید اخذ شود یا لزومی به اخذ این قید نیست؟ (مندوحه یعنی چاره داشتن) علت اینکه محقق خراسانی به این موضوع پرداخته مطلبی است که صاحب فصول در این باره گفته است و ایشان برای رد سخن صاحب فصول این مقدمه را منعقد کرده است.

کلام صاحب فصول

صاحب فصول ادعا کردند که اختلاف در جواز یا عدم جواز اجتماع امر و نهی به نحوی که برخی قائل به جواز شدند و برخی قائل به امتناع مربوط به جایی است که مکلف امکان تخلص داشته باشد، در مثال نماز در دار غضبی این شخص در یک مکان غضبی رفته که در آن مکان غضبی امر به نماز (حال یا وقتش ضیق شده یا به علت دیگر) گریبان او را گرفته، مثلاً آخر وقت است و امر به نماز گریبان او را گرفته است و در عین حال غضب هم صدق می‌کند. صاحب فصول می‌گوید: نزاع در اینکه آیا امر و نهی در مورد واحد اجتماعشان جایز است یا ممتنع، مربوط به جایی است که مکلف امکان اتیان به نماز را در غیر دار غضبی هم داشته باشد، منظور از مندوحه این است.

ایشان می‌گوید: قید مندوحه در مسئله جواز اجتماع امر و نهی معتبر است، منظور از اعتبار این قید در این مسئله این است که مکلف بتواند نماز خودش را در غیر دار غضبی هم اتیان کند و بخواند، منتهی خودش با اختیار خودش نماز را در دار غضبی انجام می‌دهد، سپس بحث می‌شود که آیا این نمازی که این شخص در دار غضبی خوانده است، در حالیکه می‌توانسته در غیر دار غضبی بخواند آیا هم امر به آن متوجه شده است هم نهی؟ همانطور که قائلین به جواز اجتماع می‌گویند. آن‌ها معتقدند که این نماز امر دارد و چون متحد با غضب است نهی هم دارد، اما قائلین به امتناع معتقدند که اجتماع امر و نهی در این مورد ممتنع است، منظور از اعتبار قید مندوحه این است. پس صاحب فصول معتقد است که نزاع در مسئله اجتماع امر و نهی مقید به قید مندوحه است، یعنی مقید به جایی است که مکلف راه تخلص دارد و می‌تواند نمازش را در غیر دار غضبی نیز اقامه کند. اما در جایی که قید مندوحه وجود ندارد، آیا آنجا این نزاع جریان پیدا می‌کند یا خیر؟ صاحب فصول معتقد است که اگر مندوحه و چاره نباشد، این نزاع جریان پیدا نمی‌کند. فرض کنید شرایط به گونه‌ای است که این مکلف چاره‌ای جز خواندن نماز در این مکان غضبی ندارد، یعنی هیچ جایگزین و راه چاره‌ای برای او نیست که نماز را در غیر دار غضبی بخواند؛ این مورد اصلاً از محل نزاع خارج است، چون در صورتی که مندوحه نباشد تکلیف به محال است، زیرا امر به یک طبیعتی که در ضمن یک فرد تحقق پیدا می‌کند هم زمان با نهی به طبیعتی که

تنها در ضمن آن فرد مأموره امکان تحقق دارد، مثل این است که طبیعت واحده هم مأموره باشد و هم منهی عنه. صاحب فصول معتقد است اگر امر به طبیعتی شود که یک فرد دارد و آن هم همان فردی است که در ضمن حرام می‌خواهد محقق شود، معنایش این است که امر و نهی هر دو به یک طبیعت متعلق شده باشند، درست است که اینها اتحاد در مصداق و خارج دارند ولی چون این دو طبیعت بالاخره در این فرد اجتماع کردند مثل این است که امر و نهی هر دو به طبیعت واحده متعلق شده باشد، یک طبیعت هم مأموره شود و هم منهی عنه و این محال است زیرا معنایش این است که مکلف هم میل و کشش به سوی انجام کار پیدا کند و منبعث شود و هم انزجار از این کار پیدا کند و منزجر شود، امر و نهی در واقع اگر به معنای ایجاد انبعاث و انزجار باشد طبیعتا به فعل واحد باید هم انبعاث پیدا کند و هم انزجار.

پس اجتماع امر و نهی اساسا در جایی که مندوحه نباشد محال است و قائلین به جواز نیز نمی‌توانند قائل به اجتماع امر و نهی در جایی شوند که مندوحه نیست، اما اگر مندوحه باشد طبیعتا هیچ محذوری پیش نمی‌آید، آن تالی فاسدی هم که گفتیم که طبیعت واحده هم مأموره باشد هم منهی عنه دیگر پیش نخواهد آمد. ایشان در پایان سخنشان می‌فرماید: این یک مطلب واضحی است که به جهت وضوحش در کلام اصولیین مورد تعرض قرار نگرفته است، یعنی اگر می‌بینید که اصولیین این قید را ذکر نکردند به خاطر این است که یک مطلب روشن و واضحی است.^۱

اشکال محقق خراسانی به صاحب فصول

ایشان معتقد است بود و نبود این قید در مسئله محل نزاع هیچ اثری ندارد، به عبارت دیگر بر خلاف نظر صاحب فصول، ایشان می‌گویند: نزاع در جواز یا امتناع اجتماع امر و نهی هیچ ربطی به وجود و عدم وجود قید مندوحه ندارد، زیرا وقتی در عنوان بحث کلمه جواز را می‌آوریم و می‌گوییم: «هل يجوز اجتماع الامر و النهی فی واحد او لا؟» منظور از جواز، امکان است، در مقابل امتناع. لذا این جواز به معنای جواز شرعی نیست، اتفاقا قرینه بر اینکه منظور از جواز هم امکان است این است که در برخی از تعابیر در مقابل جواز کلمه امتناع آمده است. اجتماع امر و نهی آیا جایز است یا ممتنع؟ خود این کلمه ممتنع یک قرینه است بر اینکه منظور از جواز امکان است نه آن جواز و منع شرعی، به عبارت دیگر اساسا همانطور که در مقدمه قبلی اشاره شده این مسئله یک مسئله عقلی است، اصلا اینکه بحث می‌کنیم که آیا امکان اجتماع وجود دارد یا چنین امکانی فراهم نیست، از دید عقل است که بعضی مدعی هستند اینجا حکم به جواز می‌شود یا امکان اجتماع است و برخی معتقدند که حکم به امتناع اجتماع می‌شود. حال چطور اینجا قید مندوحه در این نزاع بی اثر است؟

ادعا این است که ما در مسئله اجتماع امر و نهی اختلافمان در خود اجتماع امر و نهی است و ربطی به قدرت و امکان امتثال مکلف ندارد. زیرا به طور کلی سه صورت در این جا قابل تصویر است، برخی از این صور کاملا معلوم است که در آنها اجتماع امر و نهی استحاله دارد و بعضی صور اینچنین نیست.

صورت اول: امر و نهی به یک عنوان متعلق شوند. مثلا مولا هم دستور به حج بدهد و به عبد بگوید: «حج» و هم دستور دهد که حج نرو «لا تحج» یا بگوید: «صم» و بعد بگوید: «لا تصم» یا بگوید: «صل» و بعد بگوید «لا تصل» اساسا این محال است که به یک عنوان هم امر متعلق شود و هم نهی زیرا در وجه استحاله امر و نهی به عنوان واحد گفته شد و خود محقق خراسانی نیز عقیده

^۱ الفصول الغرویه، ص ۱۲۴.

دارند که بین امر و نهی تضاد وجود دارد و متضادین با هم قابل جمع نیستند. اینکه می‌گویند: «صل» و «لاتصل» اساساً محال است، برای این است که «صل» و «لاتصل» متضادین هستند و بین این دو حکم، تضاد وجود دارد. در این صورت این هیچ ارتباطی با اینکه آیا متعلق امر و نهی اجتماعشان ممکن است یا نیست ندارد. همانطور که شما می‌گویید بین سواد و بیاض در جسم واحد نمی‌توان جمع کرد، زیرا متضادین هستند، این‌جا نیز بین «صل» و «لاتصل» امکان جمع نیست زیرا متضادین هستند و این هیچ ارتباطی با مندوحه برای مکلف، چاره داشتن مکلف و یا قدرت نداشتن او بر اینکه هم نماز بخواند و هم نماز نخواند ندارد. پس چون اساساً این‌ها متضادین هستند با هم جمع نمی‌شوند و این ربطی به اینکه مکلف قادر به امتثال نیست نیز ندارد.

به عبارت دیگر اگر کسی مثل محقق خراسانی مسئله تضاد بین احکام را پذیرفت، می‌گوید: اینجا اساساً «صل» و «لاتصل» چون متضادین هستند محال است که باهم بر عنوان واحد اجتماع کنند، اگر کسی هم تضاد بین احکام را قبول ندارد، (زیرا مبنا مختلف است البته چند سال پیش از این بحث کردیم و بعداً هم اشارتاً خواهیم گفت. به هر حال برخی معتقدند که بین امر و نهی تضادی وجود ندارد) درباره «صل» و «لاتصل» چه نظری دارد؟ استحاله تعلق امر و نهی به شیء واحد را ناشی از چه می‌داند؟ (محقق خراسانی و اسلافشان معتقدند استحاله تعلق امر و نهی به واحد به عنوان واحد ناشی از استحاله جمع بین المتضادین است) آن‌ها که معتقدند امر و نهی متضاد نیستند، استحاله اجتماع امر و نهی را به قبل از خود امر و نهی بر می‌گردانند نه به تضاد امر و نهی، قبل از امر و نهی چه مشکلی وجود دارد که استحاله پیش می‌آید؟ می‌گوید: قبل از تعلق امر و نهی اساساً در مورد شخص واحد چنین چیزی قابل تصور نیست، زیرا امر و نهی به طبیعت متعلق می‌شود، اگر به یک فرد مولا بگویید: «اشرب الخمر» و مولای دیگری به عبد خودش دستور دهد به عدم شرب خمر «لاتشرب الخمر»؛ اولی می‌گوید طبیعت شرب خمر بر تو حلال است، دومی می‌گوید طبیعت شرب خمر بر تو حرام است. اینجا مسئله تضاد وجود ندارد، بین این دو حکم تضاد نیست، درست است که یکی امر به طبیعت شرب الخمر است و دیگری نهی از طبیعت شرب الخمر است ولی اینجا تضاد بین این‌ها نیست، زیرا اگر تضاد وجود داشت حتی همین دستور نمی‌توانست از ناحیه دو نفر به دو مأمور صورت بگیرد. این دیگر اختلاف مبنایی است. آن‌هایی که می‌گویند: تضاد بین احکام نیست می‌گویند: دلیلش همین است که یک مولا به عبد خودش دستور می‌دهد که شرب خمر کن و مولای دیگر به عبد خودش می‌گوید شرب خمر نکن، این مثل بحثی که قبلاً داشتیم که «الطبیعة تنعدم بفرد ما»، اینجا نیز همین است، می‌گویند: اینکه مانعی وجود ندارد و دو مولا هر یک به عبد خودشان در رابطه با یک طبیعت و یک عنوان امر کنند و نهی کنند، حاکی از این است که بین امر و نهی تضادی نیست، زیرا آنچه که در امر و نهی لحاظ می‌شود طبیعت واحد بدون هیچ قید و شرطی است. پس بر طبق نظر کسانی که بین امر و نهی تضادی قائل نیستند، استحاله اجتماع امر و نهی یا تعلق امر و نهی به عنوان واحد را به جهت تضاد در مراحل قبل از امر و نهی آن هم نسبت به شخص واحد می‌دانند و می‌گویند: اصلاً معنا ندارد که در افق نفس مولا هم اراده به ترک شرب خمر متعلق می‌شود و هم اراده به فعل شرب خمر، اصلاً قبل از اینکه امر کنند، تضاد هست ولی نه بین امر و نهی بلکه تضاد بین اراده فعل و بعث به شرب خمر و اراده ترک و انزجار از شرب خمر، پس باز هم این فرض هیچ ارتباطی به قدرت و عدم قدرت مکلف ندارد.

صورت دوم: این است که امر و نهی به دو عنوان تعلق بگیرد که هیچ تصادفی با یکدیگر ندارند، مثلاً یکی می‌گوید: «صل» که این امر است و نهی «لاتشرب الخمر» است، نماز بخوان آن یکی می‌گوید: شرب خمر نکن، اینجا بین نماز و شرب خمر تصادفی

نیست. حال فرض کنید کسی نعوذ با... در حال نماز شرب خمر کند، این تضاد نیست بلکه مقارنت است، این غیر از تضاد است، تضاد یعنی یک کار مصداق هر دو کار باشد، اینکه نماز می‌خواند، فرض کنید لیوان هم دستش است و مشروب می‌خورد، تضاد وجود ندارد. اینجا هیچ مشکلی نیست، امر و نهی به دو عنوان متفاوت که تضاد ندارند متعلق شده است، پس تا اینجا اصلاً مسئله ارتباطی با ما نحن فیه ندارد.

صورت سوم: جایی است که امر و نهی به دو عنوان متعلق شوند که در شیء واحد تضاد دارند، مثل نماز در دار غصیبی. اینجا می‌خواهیم ببینیم واقعا قید مندوحه می‌تواند تأثیر داشته باشد؟ اینجا نیز یکی امر دارد و یکی نهی. متعلق امر و نهی نیز مورد توجه ما نیست، زیرا اینها در شیء واحد با هم تضاد دارند، چون این چنین هستند می‌خواهیم ببینیم که آیا می‌شود امر و نهی با هم تضاد کنند؟ به این معنا که این‌ها هر کدام یک مصداقی دارند که الان با هم متحد شدند، حال آیا اینکه صحبت از اجتماع دو حکم به میان می‌آوریم و اینکه نزاع داریم و اختلاف داریم که آیا اجتماع امر و نهی جایز است یا خیر؟ آیا این ارتباطی با قدرت مکلف و امکان امتثال توسط مکلف پیدا می‌کند؟ چه ارتباطی دارد؟ می‌خواهیم نفس اجتماع الحکمین را اینجا بررسی کنیم، اصلاً اینکه مکلف می‌تواند انجام دهد یا خیر یک بحث دیگری است.

پس اساس اشکال محقق خراسانی به صاحب فصول این است که قید مندوحه در نزاع ما هیچ مداخلیتی ندارد، زیرا وقتی بحث می‌کنیم که اجتماع امر و نهی جایز است یا نه؟ یعنی «هل یمكن اجتماع الامر و النهی ام لا؟»، بحث امکان اجتماع امر و نهی است نه بحث جواز شرعی؛ یعنی یک مسئله عقلی است و در امکان اجتماع همه توجه و نظر ما به اجتماع الحکمین است و اصلاً مسئله امکان امتثال توسط مکلف هیچ ارتباطی به امکان اجتماع دو حکم یا امتناع آن‌ها ندارد، اینکه مکلف بتواند انجام دهد یا نتواند، چه ربطی دارد به اینکه این دو حکم قابل اجتماع هستند یا خیر؟

خلاصه اشکال محقق خراسانی: پس ملاحظه کردید که ما سه فرض برای اجتماع الحکمین ارائه کردیم:

فرض اول این بود که امر و نهی به عنوان واحد متعلق شوند، مثل «صل» و «لا تصل»، این استحاله دارد ولی استحاله اش قبل از آنکه به امکان و عدم امکان امتثال مکلف مربوط باشد به تضاد بین الحکمین مرتبط است، اگر هم قائل به تضاد بین الحکمین نباشیم می‌گوییم: استحاله اجتماع امر و نهی به مراحل قبل از امر و نهی بر می‌گردد، اینکه اصلاً اراده به بعث و اراده به زجر نمی‌تواند با هم اجتماع کند.

فرض دوم این بود که امر و نهی به دو عنوان جداگانه متعلق شوند که این اصلاً استحاله‌ای ندارد و حکم این فرض روشن است. فرض سوم که منطبق بر بحث ما است این است که امر و نهی به دو عنوانی متعلق شوند که متضاد بر شیء واحد هستند، این فرض را نیز ملاحظه کردید که بحث جواز یا اجتماع امر و نهی هیچ ربطی به امکان و عدم امکان امتثال مکلف ندارد، اینجا دوباره بحث سر اجتماع خود دو حکم است که آیا امکان دارد یا ندارد؟

بحث جلسه آینده

پاسخ محقق خراسانی از سوی بعضی از بزرگان مورد اشکال قرار گرفته است، از جمله محقق اصفهانی که دو اشکال به محقق خراسانی کردند و بعد خودشان نظری دارند.

«والحمد لله رب العالمین»